

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَأَلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُشْتَغَلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

مرحوم نائینی وفاقا الغیر (و به اتفاق مشهور در این مقام) تقسیماتی را برای واجب انجام دادند. سابقاً عرض کردم این تقسیمات واجب در کتب اصول در طول تاریخ (نه اصول متأخر ما) مختلف بوده است. الآن در اصول متأخر ما، این تقسیمات واجب را در مباحث اوامر آورده اند؛ مثل همین صاحب کفایه و مرحوم نائینی و آقای خوئی و دیگران.

لکن عرض کردیم در کتب اصولی اهل سنت، بلکه اهل زیدیه، یک بحثی را اصولاً مطرح کردند در اقسام تکلیف و اقسام واجب، اقسام مستحب، و اصلاً مستقلاً بحث کردند. بحث صیغه «افعل» را این قدر توسعه ندادند که آقایان اخیراً دادند. لکن در کتب اصولی ما متأسفانه آن بحث نشده است و لذا در کتب اصولی اهل سنت (البته نه همه شان، عده ای زیادشان)، فصل اول در تقسیم احکام (معنای حکم) و فصل دوم (گاهی) یعنی یک فصلی را در باب حکم قرار دادند و به مناسبت حکم، تقسیماتی که برای حکم هست (واجب یا مشروط است یا مطلق، یا نفسی است یا غیری) و همچنین در باب مستحب (حقیقت مستحب، اقسام مستحب)، در باب مکروه (حقیقت مکروه) را آوردند. ما متأسفانه این کار را نکردیم؛ لذا خواهی نخواهی آن بحث ها هم ضروری است و لایزال بحث های دیگر وارد شده است، و الا اساساً باید در جای مناسب خودش قرار بگیرد.

این تقسیم واجب، جای مناسبش آنجاست. لکن الآن در کتب اصولی ما، حتی مثل معالم و این ها (از زمان معالم به بعد)، اصولاً در مباحث هیئت و در مباحث صیغه «افعل» واقع شده اند که علی خلاف القاعده است. بحثی را که مطرح کردند در اینجا در تقسیم واجب، مشروط و مطلق است؛ که واجب گاهی مطلق است یا وجوب گاهی مطلق است، گاهی مشروط است (البته وجوب و واجب هر دویشان). گاهی مطلق است، گاهی مشروط است و به مناسبتی هم اشاره ای به بحث مقدمه واجب شده است.

در واجب مشروط، معروف این است که خود وجوب مشروط است؛ معروف این است. یعنی خود وجوب شرط دارد. لکن مرحوم صاحب فصول شرط را به واجب زده است، نه به وجوب. وجوب را مطلق گرفته است، واجب را مشروط گرفته است و اسم این را گذاشته: «واجب معلق». پس اگر شرط به خود وجوب خورد، این را اسمش را گذاشته: «واجب مشروط». اگر شرط به واجب خورد، اسمش را گذاشته: «واجب معلق». این اصطلاحی است که مرحوم صاحب فصول [به کار برده است]. چون توجه نکردند بعضی آقایان، خیال کردند صاحب فصول اصولاً واجب مشروط ندارد.

دارد واجب مشروط؛ غیر از واجب مشروط، یکی دیگر هم اضافه کرده [به نام] واجب معلق، که وجوب فعلی باشد لکن واجب استقبالی باشد (مشروط باشد). این یک بحثی است که مرحوم صاحب فصول مطرح کرد.

عرض کردیم سَر این بحث هم این بود که آقایان متحیر بودند در مقدمات حج. اگر شخص مستطیع شد، مخصوصاً در زمان‌های سابق (حالا که خب خیلی فرق کرده)، این تا بخواهد انجام بدهد و راه بیفتد و برود تا روز نهم در عرفات باشد و اعمال را بخواهد انجام بدهد، گاهی شش ماه، هشت ماه [طول می کشید]. عرض کردیم مرحوم آقای بجنوردی می فرمود که از بجنورد ما می رفتند برای حج، هفت ماه طول می کشید رفتن، هفت ماه هم برگشتن. خب این مشکلی برایشان درست کرده بود که الآن شما مقدمات را انجام می دهید با اینکه آن امر واجب شما در روز نهم ذی حجه است (فاصله دارد). این را چطور توجیه بکنیم؟

خب معروف بین آقایان «وجوب مشروط» می گفتند. می گفتند در اینجا وجوب مشروط است. ایشان می گوید خب نمی شود این فاصله زمانی وجوب باشد، وجوب نباشد و شما مقدمات را انجام دهید. چون این‌ها در ذهنشان این بود که وجوب مقدمه ترشحی است؛ ترشح از وجوب ذی المقدمه است. اگر خود حج هنوز وجوب ندارد، چطور می شود مقدمه اش واجب بشود؟ لذا صاحب فصول برای حل این مشکل معتقد شد که ما یک نوع واجب دیگر هم داریم، اسمش را گذاشته «واجب معلق». این واجب معلق اصطلاح صاحب فصول است. حالا بعضی‌ها خیال کردند صاحب فصول کلاً وجوب مشروط را برگردانده به وجوب معلق؛ نه، ظاهر عبارت مرحوم صاحب فصول این است که وجوب مشروط را قبول دارد، اضافه‌ی بر او واجب معلق را هم اضافه کرده است. وجوب معلق یعنی وجوب معلق است.

آن وقت چون نمی شود وجوب مشروط باشد، وجوب را فعلی گرفته، واجب را استقبالی گرفته است. یعنی الآن که مستطیع شد، حکم به وجوب حج بهش می آید، اما زمان خود حج نهم ذی حجه است. پس وجوب فعلی است. چون وجوب فعلی است، مقدماتش واجب است. روشن شد؟ پس باید الآن متلبس بشود، ثبت نام بکند، بلیط هواپیما تهیه بکند، مقدماتی که می خواهد انجام بدهد. چرا؟ چون وجوب فعلی است. اگر وجوب فعلی شد، مقدمات هم واجب می شود. دقت فرمودید؟ این تصویری بود که مرحوم صاحب فصول در این مقام داشت.

خب آقایان هم بحث کردند فیما بعد. بعد دیگر مفصل دیگر آقایانی که آمدند بعد از صاحب فصول، مثل مرحوم شیخ به یک جهت، مثل مرحوم نائینی و دیگران بحث کردند و خلاصه بحثشان این شده که وجوب واجب معلق به معنایی که صاحب فصول می گوید، این معقول هست، نه اینکه نامعقول باشد؛ لکن ظاهر عبارت این است که به اصطلاح وجوبش مشروط است. ظاهرش این است. مثلاً گفت: «اذا جاءك الضيف في يوم الجمعة فاکرمه». و امروز سه شنبه است دیگر. صاحب فصول می گوید این معنایش این است که وجوب الآن هست، اما واجبش روز جمعه است.

پس اگر شما می دانید روز جمعه دکان ها بسته اند، مثلاً نانوائی ها بسته اند یا دکان های قصابی بسته اند، نمی شود شما غذا تهیه کنید؛ از الآن تهیه نکنید. چون وجوبش فعلی است. چون وجوب فعلی است، شما از الآن... مقدمه اش از الآن واجب می شود. خود واجب روز جمعه است.

مشهور علما این است که نه، وجوب مشروط است. یعنی تا روز جمعه نیاید، وجوبی نیست. وجوب روز جمعه می آید. «اذا جاء الضیف يوم الجمعة»، روز جمعه وجوب می آید. «ان جاء الضیف يوم الجمعة». من عرض کردم در بحث مفهوم شرط، ما در لغت عرب ادواتی داریم بعضی ها هم اسم هستند که این ها معنای شرط را دارند، تعلیق را دارند و اضافه. لکن آنی که در بحث اصولی واقع شده، خوب دقت کنید آنجایی است که یک لفظی فقط برای شرط باشد، دیگر اضافه تویش نباشد. این را خوب دقت کنید. مثلاً «متی» معنای شرطیت دارد لکن زمان هم تویش دارد. چون زمان دارد احتمال دارد جزو مفهوم وصف بشود چون زمان دارد، دقت می کنید؟ آنی که متمحض است در شرطیت، که فقط شرط است، «ان» است در لغت عرب. لذا این که می گویند «ان جائك الضیف»... این لفظ «ان» را حالا من کلمه «اذا» را به کار بردم حواسم هست لکن سبق لسان شد. اصطلاحاً چون مثلاً «اذا» در لغت عرب اگر در مغنی یادتان باشد هم شرطیت دارد، هم ظرفیت دارد، هم استقبال؛ می گوید برای سه معنا می آید.

پس شرطیت تنها نیست؛ تویش ظرفیت که آمد، مثل مفهوم وصف می شود. این ها مفهوم شرط را در جایی بردند که لفظ متمحض در ادات شرط باشد، متمحض در تعلیق باشد. لفظی که در لغت عرب متمحض در تعلیق است، «ان» است. بقیه اضافه ای هم دارند. چون اضافه دارند آن را... محل بحث نیست.

حالا این بین پرانتز بود، از پرانتز خارج شویم. به هر حال پس بنابراین خوب دقت بفرمایید، بحثی که الآن شده این است. مرحوم صاحب... مرحوم صاحب فوائد مرحوم نائینی (قدس الله سره)، ایشان می گوید اصلاً وجوب معلق غیر معقول است. تفکیک وجوب از واجب غیر معقول است. اما مشهور بین علمای ما معقول هست، لکن ظاهر قید به وجوب می خورد؛ که ما هم عقیده مان همین است. معقول هست. عرض کردیم این معنای تعلیق را مرحوم نائینی یکی اینجا آورده که غیر معقول است، یکی هم در استصحاب تعلیقی آورده است. این در آن باب هم ان شاء الله اگر رسیدیم، خدا طول عمری داد، آنجا هم مرحوم نائینی غیر معقول گرفته است. این نحوه تعلیق را مرحوم نائینی غیر معقول می داند.

خب حالا یک بحثی است که آیا معقول هست یا نه؟ چرا؟ چون مرحوم نائینی (قدس الله نفسه) اصرارش بر این است که چیزی که شرط است، تا شرط نیاید وجوب نمی آید. و لذا عرض کردیم مرحوم نائینی یک اصطلاحات خاص خودش را دارد. یکی «موضوع» دارد، یکی «شرط» دارد. به اصطلاح اگر ما گفتیم «ان جائك زيد» این که «ان» هم به کار می بریم، «فاکرمه». «ان جائك زيد فاکرمه». این، آنکه محل کلام است جزای «فاکرمه»، خب «فاء» به اصطلاح نحویین فاء رابطه است؛ فائی که در جواب شرط می آید فاء رابطه است، عاطفه نیست. فاء رابطه است. «فاکرمه».

خب «اکرمه» یک هیئتی دارد، یک ماده‌ای دارد. هیئت عبارت از هیئت «افعل» است که دلالت بر وجوب می‌کند، ماده‌اش هم «اکرام» است. یک ضمیر هم دارد: «اکرمه». مرحوم نائینی بین «اکرام» و بین «هاء» که ضمیر است فرق می‌گذارد. مشهور بیشتر هر دو را موضوع می‌دانند، لکن مرحوم نائینی فرق می‌گذارد. بین این دو تا فرق می‌گذارد. یکی را به عنوان موضوع می‌گیرد، یکی را به عنوان متعلق می‌گیرد. اصطلاحاً «متعلق» در اصطلاح مرحوم نائینی «اکرام» است. «زید» که ضمیر «اکرمه» تویش هست، «متعلق المتعلق» است. یک متعلق داریم... این اصطلاحات نائینی است ها، اصطلاح فراموش نشود. این اصطلاح...

ما الآن وقتی بحث در موضوعات می‌کنیم، اکرام را هم موضوعات حساب می‌کنیم، زید را هم، مرحوم نائینی بین این دو تا فرق می‌گذارد؛ بین متعلق و متعلق المتعلق. «متعلق» آن چیزی است که مطلوب الحصول است؛ طلب به آن تعلق گرفته است. «متعلق المتعلق» مطلوب الحصول نیست؛ به اصطلاح ایشان مفروض الوجود است. یکی مطلوب الوجود است مطلوب الحصول است و آن اکرام است؛ یعنی اکرام را از شما می‌خواهد. به این می‌گویند متعلق. یکی هم «زید» است. زید «اکرمه»، این در اینجا به اصطلاح متعلق المتعلق است. به این می‌گویند نه، این مفروض الوجود است؛ اگر زید آمد، اگر زیدی بود، اکرام بکن.

«اکرم العلماء»؛ اکرام به اصطلاح مطلوب الوجود است، مطلوب الحصول است، بهش متعلق می‌گویند. «العلماء» مفروض الوجود است. فرقت این است. بر شما واجب نیست که ایجاد عالم بکنید تا اکرامش بکنید. اگر عالم موجود بود اکرامش، اگر عالم... دقت می‌کنید؟ یکی را مفروض می‌گیرد، یکی را مطلوب می‌گیرد. این اصطلاحات مرحوم نائینی است. آنی که متعلق است، که متعلق خطاب است، این مطلوب الحصول است. آنی که متعلق متعلق است، این مفروض الوجود است؛ اگر در خارج بود، اگر محقق شد. بر شما لازم نیست... مثلاً «اقم الصلاة لدلوك الشمس». «اقامة الصلاة» این مطلوب است، واجب است. «دلوك شمس» این متعلق المتعلق است. اگر دلوك شمس شد الآن دلوك شمس نشده، الآن هم که در خدمتان هستیم هنوز زوال شمس نشده. پس اگر شد برایتان، اگر نشد نه، واجب نیست. آن مفروض الوجود است. یکی مفروض است، یکی مطلوب است. این اصطلاحات را برای اینکه خلط اصطلاحات نشود.

آن وقت مرحوم نائینی اعتقادش این است که تا وقتی که آن متعلق المتعلق نباشد، نمی‌شود که تکلیف بیاید. نمی‌شود واجب بر او معلق بشود. لذا ایشان واجب معلق را غیر معقول می‌داند اصولاً روی مبنای خودش. یعنی تا روز جمعه نیاید، نمی‌شود وجوب فعلی باشد. از آن طرف هم روز جمعه مفروض الوجود است؛ اگر روز جمعه ضیف آمد این مفروض است. پس نمی‌شود الآن شما قبل از اینکه روز جمعه مهمان بیاید، شما بگویید وجوب فعلی است؛ این معقول نیست. چرا؟ چون آن مفروض است، مطلوب که نیست، مفروض است.

هر وقت آن تحقق پیدا کردیجب الاکرام یجب الصلاة. «اقم الصلاة»، هر وقت دلوک شمس تحقق پیدا کرد. لذا نمی شود الآن بگوییم وجوب هست. وقتی می گوید «لذلوک الشمس» نمی شود بگوییم الآن وجوب هست. وجوب بعد از دلوک شمس است؛ چون آن مفروض است، دلوک شمس مفروض است. دقت کردید؟ ملتفت شدید چی می خواهند بگویند ایشان؟ لذا ایشان غیر معقول می دانند.

البته عرض کردیم مشهور بین علما معقول می دانند و این در بحث ان شاء الله مفاد جمله شرطیه و مفهوم شرط هم خواهیم گفت ان شاء الله تعالی؛ آنجا هم بحث خواهد آمد. دقت کردید؟

آن وقت آقایان علما اعتقادشان که مقام اعتبار، مقام سهلی است، مقام آسانی است. اعتبار تابع این است خوب دقت کنید: اثر داشته باشد. اگر بی اثر باشد، اعتبار لغو است. دقت می کنید؟ اگر بخواهد الآن وجوب قرار بدهد و واجب روز جمعه باشد، معقول است. معقولیتش معقول است. انما الکلام مقبولیت است، نه معقولیت. این که مرحوم نائینی آوردند سرِ معقولیت آوردند؛ معقول که معقول است. مقبولیتش مبتنی است بر اینکه اثر داشته باشد. اگر اثرش این باشد که ما از امروز مقدمات را آماده بکنیم، چه اشکالی دارد؟ اگر بی اثر صرف باشد، نه خب لغو است. نه اینکه معقول نیست، نه اینکه. در اعتباریات «معقول» را به کار نبرید؛ در اعتباریات عرض کردیم «مقبولیت» را به کار ببرید، نه معقولیت.

معقول که معقول است، چه مشکل دارد؟ هیچ مشکل به لحاظ معقولی ندارد. فقط چیزی که هست، اگر بخواهد وجوب را الآن قرار بدهد (این ساعت مثل اینکه خوابیده، ما حواسمان پرت نشود از وقت خارج بشویم)، اگر بخواهد وجوب را الآن قرار بدهد، باید دارای یک اثری باشد. اگر اثر ندارد، به این می گویند «لغو»؛ نمی گویند «غیر معقول». دقت کردید؟ این به صورت کلی یک قاعده کلی است، اختصاص به اینجا ندارد این آقایان در بحث های اعتباری گاهی می گویند غیر معقول. در اعتباریات عرض کردیم غیر معقول نگویند. در اعتباریات، مثلاً در بحث اجزا که ان شاء الله خواهد آمد، صاحب کفایه (رحمة الله علیه) می گوید در مقام ثبوت چهار تا احتمال هست، بعد مقام اثبات را نقد می کند.

ان شاء الله عرض خواهیم کرد: در اعتباریات مقام ثبوت اولاً مقام ثبوت ندارد اعتباریات، فقط مقام اثبات است. این اشتباهی است پیدا شده در کلمات اصحاب. اصلاً اعتباریات مقام ثبوت ندارد؛ چون امر اعتباری این را عرض کردم و مفصل این ها را شرح دادم، مبنای اولش این است که امر اعتباری، امری است که نیست؛ نیست! یعنی فرض این است که نیست. مقدمه دوم: شما می خواهید آن را «هست»ش بکنید. البته در اعتباریات یا «نیست» می خواهید «هست»ش بکنید، یا مجهول است می خواهید وظیفه قرار بدهید که اصول عملیه می شود. اصلاً در اعتباریات فرض اول این است که نیست. چیزی که نیست مقام ثبوت ندارد که! چیزی که نیست چطور مقام ثبوت پیدا کند؟ «نیست»! شما می خواهید «هست»ش بکنید.

عرض کردیم اگر می‌خواهد هست بشود، به لحاظ یک اثر است. باید یک نکته‌ای را در نظر گرفت. آن اثر هم نامربوط نمی‌شود، باید ربط داشته باشد. توضیحاتش را دادیم عرض کردیم و متعرض کلمات شدیم، در این جهت دیگر تکرار نمی‌کنم. پس در اعتباریات این که مرحوم صاحب کفایه می‌گوید مقام ثبوت اینطوری است، نه، مقام ثبوت ندارد اعتباریات. چیزی نیست که مقام ثبوت داشته باشد. آن را شما «هست» می‌کنید؛ نبوده، هستش می‌کنید. مثلاً وجوب نبوده، مشروط به آمدن مهمان نبوده، شما هستش می‌کنید. «نیست»، هست می‌کنید. این وجوب، اگر این حکم، این اعتباری، دارای اثر باشد معقول است یعنی مقبول است معذرت می‌خواهم. اگر دارای اثر نباشد، مقبولیت ندارد. مثلاً بگوید الآن حیاط روشن است و آفتاب تابیده و حیاط روشن است، خیلی روز است، مثل اینکه روز باشد! خب مثل اینکه... چی شد دیگر؟ خودش روز است دیگر، «مثل اینکه روز باشد»؟! این لغو صرف است.

در اعتباریات دقت بفرمایید این یک نکته خیلی اساسی است که ما در مسائل اصولی در آینده هم ان شاء الله بهش مبتلا می‌شویم، این را هی تکرار می‌کنیم به خاطر اثری که دارد، نکته‌ای که دارد و لذا هم خوب دقت بکنید: آن اعتبار هم که می‌خواهد بکند، باید مطابق با اثر باشد. خوب دقت کنید. نحوه اعتبار مطابق با اثر باشد.

لذا عرض کردیم مثلاً اگر شما گوشتی از بازار آوردید، شک می‌کنید که آیا مذکّی است یا نه. خب این چند جور می‌شود اعتبار کرد. یک دفعه می‌خواهد بگوید آقا این مذکّی است، تذکّیه شده. خب این یک آثار دارد. می‌گوید تو از دست مسلمان گرفتی ببینید. تا گفت از دست مسلمان گرفتی، یعنی مذکّی است؛ یعنی آثار تذکّیه را بار کن. یک دفعه نمی‌خواهد بگوید این تذکّیه شده؛ می‌گوید می‌توانی مصرف کنی، می‌گوید بخور. نمی‌گوید از دست مسلمان گرفتی؛ می‌گوید گوشت دیدم از بازار خریدی، می‌گوید بخور. ببینید، این که بگوید بخور... و لذا در امور اعتباری خوب دقت بکنید: ما در لسان دلیل دقت می‌کنیم. دقت کردید؟

یک نکته‌ای را ما کراراً عرض کردیم: امور اعتباری، مقدار اعتبار به مقدار ابراز است. این را خوب دقت کنید. همان مقدار که شما ابراز می‌کنید، اعتبار می‌شود. ابراز در امور اعتباری نقش اساسی دارد. در امور حقیقی ابراز هیچ نقشی ندارد. این که مرحوم آقای خویی در مفهوم شرط اشکال می‌کنند که مفهوم شرط را قبول نمی‌کنند، چون می‌گویند ادات شرط گاهی بر علت درمی‌آید، گاهی بر معلول؛ این مطلب ایشان درست است، این در امور حقیقی است. اما در امور اعتباری، ادات شرط هر جا درآمد آن علت است. اگر مهمان آمد، مثلاً اکرامش بکن. اگر روز جمعه بود، پسرعموت را اکرام بکن. ببینید، نمی‌توانیم بگوییم اگر مهمان آمد اکرام بکن با اگر روز جمعه بود مثلاً پسرعموت را اکرام بکن، یک معناست. نه، این دو تا معناست؛ جمعه یک حساب است، آمدن مهمان یک حساب است.

در امور اعتباری همیشه دقت کنید: به مقدار ابراز است. این که مرحوم آشیخ محمدحسین اصفهانی و بعد مرحوم آقای خویی و مرحوم آقای طباطبایی در اصول فلسفه و ادراکات اعتباری، که امر اعتباری را ابراز اعتبار نفسانی گرفتند عرض کردیم مطلب درستی نیست مطلب این آقایان. امر اعتباری قوامش به ابراز است. به همان مقدار که ابراز می شود خوب دقت کنید، به همان مقدار که ابراز می شود، اعتبار به همان مقدار [است]. چون نیست! به همان نحوه ای که ابراز می شود. و لذا به لحاظ اثر است. نکته ای که اساسی هست.

و لذا عرض کردیم مثلاً اگر شما در سجده هستید، شک کردید در رکوع کردید، بخواهد استصحاب جاری بشود، چی می گوید؟ می گوید شما می گویند «حمد و قل هو الله» خواندید، بعد آمدید الآن به سجده. تا گفت «حمد و قل هو الله» یعنی قبل از رکوع را دیده. اگر قبل از رکوع را دیده، معنایش اثبات عدم رکوع است، شک می کند، اصل عدم رکوع است. در روایت دارد: «بلی قد رَكَعْتَ». ببینید، «بلی قد رکعت». تا گفت «بلی قد رکعت» یعنی «حمد و قل هو الله» را ندیده. اگر «حمد و قل هو الله» را ندید، دیگر استصحاب نیست. این بحثی را که مرحوم شیخ انصاری مطرح کرده و آقایان بعد از شیخ هم طراً اجماعاً مطرح کردند، عرض کردیم این واقعیت علمی ندارد. یک بحثی دارد مرحوم شیخ در ذیل استصحاب: تعارض اصول. عرض کردیم اصول با هم تعارض پیدا نمی کنند. اصلاً امکان تعارض ندارد. چون در استصحاب... مثلاً اینجا می گوید استصحاب با قاعده تجاوز تعارض دارد. تجاوز... تعارض ندارد.

اگر حالت قبل از رکوع را دید، جای استصحاب است، جای قاعده تجاوز نیست. اگر گفت «بلی قد رکعت» جای قاعده تجاوز است، جای استصحاب نیست چون قبل از رکوع را ندیده. اصول عملیه یک خصلتی دارند: تا لحاظ نشوند جاری نمی شوند. خوب دقت کنید. نمی خواهد لحاظ عدم بکند، خوب دقت کنید. عرض کردیم مثل همان قصه موج است. موج این نیست که آبی است، موج بگوئیم آب متحرکی است که ساکن است! نه، اگر آب ساکن شد دیگر موجی نیست، موج ساکن نداریم. اصلاً موج یعنی آب متحرک. اگر ساکن شد دیگر موج ساکن نداریم ما. همین که لحاظ نکرد حالت قرائت را، این می شود تجاوز. همین که لحاظ کرد حالت قرائت را، می شود قاعده استصحاب؛ تجاوز جا ندارد. لذا دقیق ترین عبارت این است که بگوئیم: تعارض در «مجرای اصول» است. و الا اصول با هم تعارض ندارند. یعنی چه مجرای اصول؟ یعنی ممکن است استصحاب جاری بکند، ممکن است قاعده تجاوز جاری بکند. دو تا امکان دارد.

ممکن است هیچ کدام هم نباشد. این هیچ کدام نباشد، در مقام احراز چه می گوید؟ می گوید: «امضی فی صلوتک»؛ برو نمازت را تمام کن. نه استصحاب را دیده است - خوب دقت کنید - و نه رکوع را دیده است. اگر این قواعد ثابت بشود، خیلی کار شما را در مباحث اصولی و فقهی کاملاً روشن می کند. این مباحثی که من الآن عرض کردم، بسیار کلیدی است و همه اش احتیاج به بحث دارد.

پس اگر قرائت را در نظر گرفت، یعنی رکوع را ندیده است؛ پس این جای استصحاب است. «بَلَىٰ قَدْ رَكَعْتَ» یعنی جای قاعده تجاوز است؛ استصحاب جاری نمی‌شود. اینکه استصحاب جاری نمی‌شود، نه اینکه گفت جاری نمی‌شود؛ نه، تعارض نیست. همین که قبل از رکوع را لحاظ نکرد، استصحاب؛ همین که لحاظ نکرد.

مرحوم شیخ انصاری در اول رسائل دارد و در صورت شک: «إِنْ لَوْحِظَ مَعَهَا الْحَالَةُ السَّابِقَةُ»؛ ایشان تعبیرشان این است: اگر حالت سابقه لحاظ بشود. عرض کردیم مطلب ایشان در استصحاب درست است، اما تمام اصول در آن لحاظ است؛ استصحاب نیست که در آن لحاظ است. خوب دقت کنید؛ این طور نیست که استصحاب در آن لحاظ باشد، تمام اصول در آن لحاظ است؛ برائت هم در آن لحاظ است، اشتغال هم در آن لحاظ است. اصلاً قوام اصول به لحاظ است.

و اگر خوب دقت کنید، اگر لحاظ نبود، نیست؛ دیگر نمی‌خواهد لحاظ عدم بکند؛ لحاظ عدم استصحاب. اصلاً جای لحاظ عدم است. مثلاً همین گوشتی که از دست قصاب خریدید؛ به او می‌گویید: «آقا من این گوشت را از قصاب، از بازار خریدم»؛ می‌گوید: «از دست مسلمان گرفتی؟» یعنی چه؟ یعنی اینکه شما از دست مسلمان گرفتی؛ این حالت را نگاه کرده است. دیگر قبلش را نگاه نکن. اما اگر گفت: «مگر شما آنجا بودی وقتی سر می‌بریدند؟» ببینید؛ وقت سر بریدن. تا گفت وقت سر بریدن، یعنی چه؟ یعنی استصحاب عدم تذکیه.

اگر گفت وقت سر بریدن، یعنی استصحاب عدم تذکیه. اگر گفت از دست مسلمان، دیگر حالت تذکیه را نگاه نکن؛ حالت سر بریدن را نگاه نکن. تا حالت سر بریدن را نگاه نکرد، استصحاب جاری نمی‌شود.

اگر بتوانیم این مسائل را اثبات بکنیم - و اثباتش هم کردیم - و روشن بشود، خیلی از مباحث کلیدی اصول ان شاء الله تعالی روشن می‌شود. اصلاً کل ابواب اصول یک شکل دیگری پیدا می‌کند. ما قواعد کلی که داریم این است؛ این ها نکات اساسی است در بحث‌های اصولی.

در بحث‌های اصولی خوب دقت کنید؛ و همچنین در اعتباریات، امور اعتباری دیگر. این اعتباریات اصولی، مال اصول عملیه است. مثل همین مثالی که الآن عرض کردم؛ همین که لحاظ کرد، گفت: «إِنْ جَاءَكَ الضَّيْفُ». ادات شرط و اینی که مرحوم آقای خویی فرمودند ادات شرط بر سر علت در می‌آید و معلول؛ حرف ایشان در امور حقیقی درست است. مثلاً اگر نبض تو تند بود، تب داری. این ممکن است تند بودن نبض، علت تب باشد؛ ممکن است معلول باشد. ممکن است راست باشد؛ حرف ایشان درست است. چون در امور حقیقی گاهی شما علت را در ادات شرط می‌آورید به مطلوب و ادات شرط؛ گاهی هم معلول، مطلوب و ادات شرط است. حرف ایشان درست است، اما در امور اعتباری این طور نیست. همین که مطلوب و ادات شرط شد، علت می‌شود.

یکی از حضار: اعتباراً علت [می شود]؟

آیت الله مددی: علت می شود. همین که گفت «ان جاءَكَ الضَّيْفُ»، مجيء ضیف علت می شود. «ان كان يومُ الجمعةِ اَكْرَمَ ابنِ عَمِّكَ»؛ همین که روز جمعه شد؛ ببینید. همین که روز جمعه شد، ببینید، همین ورود در روز جمعه علت می شود برای اینکه به اصطلاح اکرام پسرعمو بکند. پس این ضوابط را در نظر داشته باشید.

این که مرحوم نائینی فرمودند قابل قبول نیست. مطلب دیگری که در اینجا به اصطلاح مرحوم صاحب فصول (بعد از صاحب فصول) آقایانی که آمدند این مشکل را حل بکنند، مرحوم نائینی در مثل همین واجب معلقی که صاحب فصول قائل هست، مثل مقدمات حج البته آقایان بحث های مفصل دارند، این اصطلاحاً بهش می گویند مقدمات مفوته. مقدمات مفوته مقدماتی است که قبل از وقت عمل می آید که اگر شما در وقتش انجام ندادید، آن عمل فوت می شود. این اصطلاحاً بهش می گویند مقدمات مفوته.

مثلاً شما الآن مستطیع شدید، از الآن ثبت نام حج می کنید، مقدمات که روز نهم ذی حجه حج انجام بدهید. اگر این کارها را نکنید، و خود واجب خود وجوب و واجب روز نهم است وجوب هم روز نهم است، اگر این کارها را نکنید آن عمل در روز نهم ذی حجه فوت می شود. اصطلاحاً گفتند مقدمات مفوته. این که مقدمات مفوته چرا واجب است؟ مرحوم صاحب فصول از راه وجوب معلق وارد شدند. گفتند وجوب فعلی است، لذا مقدماتش هم فعلی است. ما عرض کردیم مقدمات مفوته، غیر مفوته نداریم، مقدمات وجوبش یک نکته عقلی دارد، فرقی نمی کند بخواهد مفوته باشد. این که انسان می بیند یک عملی متوقف است بر عده ای از مقدمات، زمان را در نظر نمی گیرد اشتباه کردند زمان را در نظر گرفتند.

لذا شما ممکن است یک پروژه ای به اصطلاح امروز ما داشته باشید، یک مقدماتش را انجام می دهید، الآن خود پروژه ممکن است پنج سال دیگر به نتیجه برسد. مقدماتش را الآن طبق آن شرایطی که خود مقدمات دارند حساب می کنند. این که مفوته باشد و غیر مفوته باشد فرق نمی کند. توضیحاتش ان شاء الله در بحث مقدمات واجب بیشتر خواهد آمد.

مرحوم صاحب فصول مرحوم نائینی (قدس الله نفسه) در مقدمات مفوته به جای حرف صاحب فصول، چون واجب معلق ایشان را قبول نکردند، از راه «متمم الجعل» وارد شدند. یعنی چرا الآن شما مقدمات حج را انجام می دهید، با اینکه خود حج در روز نهم ذی حجه است؟ چرا انجام می دهید؟ ایشان یک اصطلاحی کردند به نام «متمم الجعل». این اصطلاح ایشان است. البته آقایان هم بعداً غالباً خیلی هایشان قبول کردند نه اینکه حالا...

خلاصه متمم الجعل خوب دقت بکنید، متمم الجعل این است که یک جعلی بیاید لکن این جعل دارای ملاک نباشد خوب دقت کنید. جعل بدون ملاک نمی شود. یک جعلی بیاید، ملاک این عین ملاک آن جعل دیگری باشد. یعنی جایی ممکن است که شارع با یک ملاک نمی تواند، با یک جعل نمی تواند انجام بدهد ملاک خودش را، یک جعل دوم هم اضافه می کند. اما خوب دقت کنید این که صاحب کفایه به این جعل اشکال می کند، البته صاحب کفایه بحثش اینجا نیست، بحثش در قصد قربت است، که گذشت دیگر بحث قصد قربت گذشت.

مرحوم نائینی به جعل دوم، چون مرحوم صاحب کفایه می گوید به جعل اول هم نمی شود قصد امر به اصطلاح در خود متعلق امر اخذ بشود، به جعل دوم هم نمی شود. اشکال صاحب کفایه. عرض کردیم مرحوم نائینی می گوید به جعل دوم می شود، لکن این جعل دوم «متمم الجعل» است، خودش ملاک ندارد. ببینید، اصطلاح متمم الجعل یعنی این. هر وقت یک جعلی بیاید که خودش ملاک نداشته باشد. ملاکش عین ملاک یک جعل دیگری باشد. چون نمی شد در آن جعل گفته بشود، در این متمم آمده. اما دیگر این ملاک ندارد. دقت کردید؟ این اصطلاح متمم الجعل. خودش دارای ملاک نیست. صاحب کفایه خب اشکال می کند، قبول نمی کند.

عرض کردیم مرحوم مثل آقای خویی قصد امر را در همان خطاب اول هم جاری می دانند، اجازه می دهند، احتیاج به جعل دوم و متمم الجعل ندارد و عرض کردیم که صحیح هم همین مبناست. با امر واحد هم می شود این کار را کرد، احتیاج به امر دوم هم ندارد حالا متمم الجعل باشد یا نباشد.

وقت متمم الجعل در «مانحن فیه» اینطوری است: شارع یک جعل وجوب حج کرده، این جعل وجوب حج روز نهم ذی حجه است. یک جعل دیگر هم کرده، گفته مقدماتش را از الآن انجام بده. لکن این جعل دوم ملاک ندارد؛ ملاکش عین آن ملاک اول است. ملاکش ملاک وجوب حج است، ملاک خاصی ندارد. چون نمی شد آن را به خطاب واحد بگویند، خطاب دومی آورد برای اینکه آن خطاب حفظ بشود. دقت کردید؟ اصطلاح متمم الجعل. اصطلاح متمم الجعل جایی است که یک جعل دوم بیاید، خودش اصلاً ملاک نداشته باشد. که صاحب کفایه اشکال می کند، نمی شود جعل بدون ملاک باشد. ایشان تصویر می کند که اشکال ندارد؛ می شود جعل دوم بیاید، ملاکش عین جعل اول باشد یعنی ملاکش با جعل اول یکی باشد، نه اینکه دو تا باشد. نائینی این را از راه متمم الجعل وارد شد. به نظر ما این هم احتیاج ندارد؛ به همان راهی که عرض کردیم مقدمات مفوته و غیر مفوته نداریم.

به هر حال چون نائینی بحثی را کردند راجع به اینکه به اصطلاح قیودی که ما در واجب مشروط داریم، گاهی ممکن است به هیئت برگردد، گاهی به ماده برگردد، یک بحثی را هم کردند اگر شک بکنیم. ما چون این بحث شک را خواندیم که بعد دیگر خورد به سفر و این ها، ان شاء الله تعالی امروز

بنا گذاشتیم این صورت شک را از اول بخوانیم که دیگر یعنی انسجام بحث بشود. عرض کردیم برای اینکه چون دیگر آخر وقت است، این را مرحوم نائینی در این جلد اول تقریراتشان در صفحه ۲۱۳ آوردند. عرض کردم من در تقریرات نائینی، چون اخیراً تقریراتی هم از ایشان چاپ شده غیر از اینکه سابقاً تقریرات مرحوم آقای خویی هم بود، اجود تقریرات، عرض کردیم عده‌ای از آقایان چاپ هم کردند، یک مقایسه‌ای کردند بین فوائد و بین اجود. لکن من عرض کردم چون شخصاً از مرحوم آقای بجنوردی خب از شخصیت‌های بزرگ علمی نجف بودند، صاحب منتهی الاصول و داماد مرحوم آقا سید ابوالحسن و هم بحث مرحوم آقای میلانی و مرحوم آقای خویی و این‌ها در درس نائینی، و از اصحاب قواعد و شاگرد معروف نائینی (قدس الله سره) از ایشان پرسیدم، ایشان فرمودند فوائد دقیق‌تر است در نقل آراء استاد. لذا من با اینکه اجود را در خانه دارم، دیگر کلمات اجود را نقل نمی‌کنم بگویم اجود اینطور نقل کرده.

و توضیحش را عرض کردیم مرحوم نائینی سه دوره شاگرد دارد. شاگرد دوره اول ایشان که از بعد از فوت مرحوم آخوند مخصوصاً حلقه درس ایشان که یکی از این‌ها خیلی بارز شد، عنوان پیدا کرد، آقا میرزا مهدی اصفهانی در مشهد. این‌ها شاگردای دوره اول‌اند. و از کسانی که خیلی مشهورند در این دوره: مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی، مرحوم آقا سید محمود شاهرودی، این‌ها دوره‌های اول‌اند. حتی جد این بنده که عکسشان اینجاست مرحوم آقا سید علی مدد، این‌ها شاگردهای دوره اول مرحوم نائینی هستند. یک دوره متوسط دارد که این فوائد مال دوره متوسط ایشان است. یک دوره متأخر دارند که اجود تقریرات مال دوره آخر ایشان است مرحوم آقای خویی و این‌ها، این دوره آخر بود.

چون مرحوم آقای نائینی مرحوم آقای بجنوردی شخصاً فوائد را ترجیح می‌دادند، ما هم تبعاً لایشان دیگر حالا با حفظ مقامات افراد، تبعاً لایشان فقط عبارات فوائد را می‌خوانیم. نمی‌گوییم ایشان این جور گفت، آن کتاب دیگر این طور گفت، مقایسه بین تقریرات، این از کار ما خارج است. ما فعلاً فقط فوائد را می‌خوانیم روی این جهت.

عرض کردیم ایشان در صفحه ۲۱۳ جلد اول، همین چاپ جامعه مدرسین فرمودند: «بقی فی المقام حکم صورة الشک». عرض کردیم این کمی انسجامش به هم می‌خورد حالا به هم خورد دیگر تقصیر بنده نیست. ببینید ایشان این مطلب را این در صفحه ۲۱۳ است،

در این چاپی که من الآن دستم هست همین چاپ صفحه ۱۸۳، ایشان دارد: «و اما فی مقام الاثبات، فالملتبع» این اثبات و ثبوت عرض کردیم در اعتباریات معنا ندارد «هو لسان الدلیل». این مطلب ایشان درست است. متبع لسان دلیل است. بعد می‌گوید: «و مایستفاد منه بحسب القرائن و المناسبات. فان استفيد منه انه مقدمة وجوبية، فهو. وان استفيد انه مقدمة وجودية، كانت لازمة. وان لم يمكن الاستفادة احد الوجهين من الادلة، و وصلت النوبة الى الشک، كان ذلك من الشک بين الواجب المشروط والمطلق» صفحه ۱۸۴ «و سیأتی ما هو الوظيفة عند الشک».

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

سه شنبه - ۲۰۲۶/۰۱/۲۷ - ۱۴۰۴/۱۱/۰۷

موضوع: خارج اصول فقه - اوامر

جلسه: ۲۲

صفحه ۱۲

این آقایانی هم که چاپ کردند اشاره... این «صورة الشک» بقى فى المقام حکم صورة الشک عطف به آن صفحه ۱۸۴ است ها. اینجا ۲۱۳ است. این عطف به آنجاست.

یکی از حضار: یعنی اصلاً تصور صورت شک داریم؟ واجب را رو نفهمیم مطلق است یا مشروط، شک بکنیم.

آیت الله مددی: خب چرا شکش به این لحاظ؟ به این لحاظ که اگر به قید برمی گردد به ماده، یا قید برمی گردد به هیئت. اگر قید برگشت به هیئت، می شود مشروط؛ اگر برگشت به ماده، می شود مطلق.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين